

را انجام بدهد که درنهایت بار دیگر با جامعه از طریق حوزه‌های عمومی، جامعه مدنی، مطبوعات آزاد و افکار عمومی در گفت‌وگو باشد و برای پیشبرد نظریات خودش و احیاناً در صورت امکان به کرسی نشاندن افکارش تلاش کند. درنتیجه این جا همچنان وفاق هست، منظور هابرماس از وفاق این است، چون من نقدها را دیدم که می‌گویند مگر می‌شود اصولاً در جامعه به وفاق رسید؟ بنابراین دموکراسی اقتراقی موردنظر موف در برخی از اصول‌اش با نظر هابرماس فاصله دارد، نکته دوم این که در هر حال خوب است که گروه‌ها و طبقات، منافع و خواست‌ها رورزوری یکدیگر قرار بگیرند و برای مواضع خودشان تلاش کنند. از این طریق می‌توانیم به دموکراسی‌بهتری برسیم.

«**دموکراسی شورایی هابرماس در پی اجماع‌های موقتی**

(نه این که یک اجماع برای همیشه) است، خودش

می‌نویسد: «در پی آرایش‌بندی‌های موقتی براساس

رأی اکثریت و براساس اصول پذیرفته‌شده حقوق بشر و

حکومت قانون». **گویی هابرماس هم می‌گوید که این آتش**

مجادله و مخاصمه در سیاست هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود

اما می‌شود به‌شکل موقتی به راه‌حل‌هایی رسید و برای

مدتی وجه تخصصی سیاست را کم‌رنگ‌تر کرد و به اجماع و

توافقی‌هایی رسید.اگر هم توافق حاصل نشد به رأی اکثریت

تکمیل کرد و مدتی از حالت ستیز به حالت سازش درآمد.

به نظر شما آیا در این صورت بحث هابرماس به بحث موف

نزديک‌تر نمی‌شود؟

این که شما می‌فرمایید درست است، یعنی این که درنهایت این وفاق موقتی ممکن است مطلوب یا به‌دست‌آمدنی باشد. بحث دیگر این است که هابرماس معتقد است اگر سه اصل حاکمیت مردم، حکومت قانون و دولت رفاهی و همین‌طور آزادی مباحث در حوزه عمومی و جامعه مدنی، در یک نظم سیاسی وجود داشته باشد آن نظم کم‌وبیش وفاقی است. درست است که مردم با آراء متفاوت شرکت می‌کنند و درنهایت هم نتیجه حاصل آراء مردم است. چیزی که هابرماس می‌گوید این است که باید جهت‌گیری ما به سوی وفاق باشد. این بدین معناست که کسانی که وارد مجادله سیاسی یا تصمیم‌گیری سیاسی برای جامعه می‌شوند، باید از این موضع حرکت کنند که در درجه اول یکدیگر را اقناع کنند، سعی کنند با استدلال بهتر به یک نظر برسند و برای رسیدن به یک نظر از ابزار عقلانی، برهانی و استدلالی استفاده کنند. وقتی این اتفاق رخ داد ما می‌توانیم در دموکراسی‌های تئولیبیرال از عصر طلایی صحبت کنیم. چون ما الان از عصر طلایی دموکراسی لیبرال فاصله گرفتیم که در آن مشارکت مردم وجود داشت و همین‌طور در عرصه‌های مطبوعات، رسانه‌های عمومی، حوزه عمومی و جامعه مدنی بحث برای وفاق جریان داشت و مطبوعات سنتی این امکان را داشتندکه افکار عمومی را شکل بدهند که کم‌وبیش حاصل نوعی وفاق است. چون افکار گوناگون در نهایت در مواجهه با همدیگر افکار و عقاید عمومی را درست کردند که این عقاید عمومی با شکل ایده‌آل آن که ممکن است خیلی‌ها تصور کنند هابرماس دنبال آن است، فاصله دارد ولی شرایطی از اجماع در این نوع دموکراسی‌ها هست. اما چیزی که هابرماس می‌گوید دقیقاً این است که جامعه سرمایه‌داری ذاتاً بحران‌زاست و این نمی‌تواند ابدی باشد.

«**هابرماس از یک طرف از حاکمیت مردم و گسترش مشارکت مردم در عرصه عمومی دفاع می‌کند و از طرف**

دیگر وقتی بحث به حوزه رسانه‌های جدید می‌رسد از کلماتی

مانند «جامعه مدنی بی‌دروپیکر» یا مخاطره پراکنده‌شدن

صحبت می‌کند. در جای دیگر می‌گوید که افراد می‌توانند

به‌صورت مرکزگریز بخش بشوند، از طرف دیگر اشاره

می‌کند که نوعی فرقه‌گرایی هم پیش می‌آید:«در مدارهایی

محصور بمانند که به‌صورتی جزم‌اندیشانه در به‌روی یکدیگر

می‌بنند». **فهم من این است که هابرماس این تناقض‌ها را با**

مسئله خیر مشترکی که برای لیبرال دموکراسی ضروری

است، حل می‌کند. یعنی می‌گوید از یک‌سو حاکمیت مردم

و از یک‌سو حاکمیت قانون، آنچه بین این دو پل بزند همان

خیر مشترکی است که از طریق وفاق و اجماع ایجاد می‌شود.

بله، نکته دیگری هم وجود دارد: در رسانه‌های جدید و دیجیتالی

صداها به‌قدری گوناگون و پراکنده است که اصولاً امکان

گفت‌وگوی معنادار وجود ندارد. صداها پراکنده در یک فضا گم

می‌شوند، تقدان یا می‌توانیم بگوییم نوک تیز پیکان نقد هابرماس،

متوجه قضیه پراکندگی و نبود امکان تشخیص درست از نادرست

یا دروغ از راست است. می‌توان گفت که هیچ نظامی برای این در

نظر گرفته نشده است. هابرماس مخالف رسانه‌های جدید نیست،

اما می‌گوید که هنوز نظامی برای این شکل از ارتباط در حوزه

دیجیتالی پیدا نشده است. درنتیجه حوزه عمومی بی‌دروپیکری

شکل گرفته که در آن نمی‌شود برای یک امر مشترک و عمومی

به‌درستی تصمیم‌گیری کرد. اگر در مقام مقایسه بگوییم در

رسانه‌های قدیمی این امکان وجود داشت. این امکان به‌هیچ‌وجه

در این‌جا وجود ندارد، بگذاریم از این که درنهایت این وسایل

دیجیتالی هم ممکن است در دست ثروتمندان و قدرتمندان قرار

بگیرد که فعلاً همین‌طور است. اگر قرار باشد این وسایل در خدمت

ثروتمندان و قدرتمندان سیاسی و اقتصادی باشد (که الان هست)

طبیعتاً امکان کنترل اجتماعی هم بیشتر می‌شود.

«**کوسی در این شبکه‌های اجتماعی جدید در خیابانی**

شلوغ قرار داریم که افراد با شتاب از کنار هم می‌گذرند اما

حتی چهره‌به‌چهره نمی‌شوند یا هیچ توجهی به افراد دیگر

ندارند. نهایتاً گروه‌هایی هستند که با هم حرکت می‌کنند

و هیچ توجهی به سایر اقشار و گروه‌ها ندارند و این از نظر،

هابرماس تولید خیر جمعی نمی‌کند.

درنهایت هم انگار که همه در بین هم راه می‌روند و هیچ جهتی وجود

ندارد. این در حوزه عمومی یک اسبب بزرگ به‌حساب می‌آید.

حرف هابرماس چه می‌شود؟

بله. ببینید هابرماس معتقد است که نهادینه‌شدن اصل رواداری و اصول لیبرالی فقط در فرهنگ غرب تا این‌جا حاصل شده و حاصل دوره طولانی از تحول در غرب است. حتی کمی جلوتر از آن در کلیت دوره رنسانس؛ منازعات بین کلیسا، پادشاهان و... این نهادینه‌شدن یکی از اجزای عمده لیبرالیسم است که همان رواداری باشد اما در سایر جاها لحاظ نشده و ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم به همین ترتیب که چنین نهاده‌ا و رویکردهایی در کشورهای غربی پدید آمده و نهادینه شده، در سایر کشورها هم پدید بیاید. در نتیجه دموکراسی صادرکردنی نیست و تلاش غرب برای این که نوع نگاه خودش یا نظام لیبرال دموکراتیک را با اجزای لیبرالی به کشورهای فرهنگ‌های دیگر منتقل کند، اساساً از پایه غلط و ناشدنی است. هابرماس اما نمی‌گوید که نباید کشورهای پیشرفته برای انتقال این فرهنگ به کشورهای دیگر، هیچ کاری نکنند. مسئله این است که کشورهای پیشرفته غربی قصد دارند دموکراسی‌های خودشان را حتی به‌زور یا قدرت نظامی، غیر از قدرت دیپلماسی یا اقدامات دیپلماتیک در این کشورها پیش ببرند. آنطور که من برداشت کردم نقد او متوجه این قسمت است.

«**البته در آثار دیگرش هم اشاره‌هایی به این مسئله داشته و در جایی اشاره می‌کند که جوامع آسیایی بدون استفاده از دستاوردهای نظم قانونی فردگرایانه نمی‌توانند در مدرنیزاسیون سرمایه‌داری مشارکت کنند.** نمی‌توان یکی را خواست و دیگری را نفی کرد.

این را درست فرمودید. هابرماس همین را می‌گوید اما در ادامه‌اش هابرماس با این‌که ما بخواهیم این رویکرد را به‌زور در کشورهای دیگر انتشار بدهیم یا به‌زور کشورهای دیگر را وادار کنیم، مخالف است و از جمله الزامات دموکراسی به هر حال همین است.

«**یعنی از نوعی تحول و گذار فرهنگی در جوامع دیگر صحبت می‌کند؛ نه این‌که بخواهیم این را به اجبار با صورت‌بندی‌های سیاسی، نظامی و... پیاده کنیم.**

بله. یکی از نکاتی که از جمله در این کتاب آمده همین قضیه است. البته باز گذار و اشاره‌وار گفته شده، اما در دو، سه جمله نقد و نظرش را نسبت به این قضیه اعلام کرده است که این فرهنگ صادرکردنی نیست. ممکن است نهادهای سیاسی دموکراتیک را بتوان از یک کشور به کشور دیگر یا از یک الگوی به الگوی دیگر منتقل کرد، اما فرهنگ لیبرالی رواداری زامی‌شود آسان منتقل کرد و نیاز به یک استحاله یا دگردیسی فرهنگی و درونی هم دارد. کشورهای دیگر اگر می‌خواهند برای پیشبرد این منظور کار کنند، باید از طریق ابزار فرهنگی وارد این جریان بشوند؛ نه این که از طریق اجبار که الان غربی‌ها آن را انجام می‌دهند و در هر حال می‌خواهند الگوهای خودشان را به‌زور منتقل کنند.

«**جای دیگر وارد مقوله تطبیق دادن ارزش‌ها می‌شود و از این هم که بخواهیم اصول لیبرال دموکراسی را با ارزش‌ها و فرهنگ‌های دیگر مطابقت بدهیم، دفاع نمی‌کند. در کشور خود ما بسیار رواج داشته که بسیاری از روشنفکران دینی تلاش کرده‌اند مشابهت‌هایی را بین اصول حقوق بشر و آموزه‌های سنتی و مذهبی مایید کنند.**

بله. نواندیشان دینی همین هدف را دنبال کرده‌اند. در هر حال از ترکیب دو اصل حاکمیت مردم و حکومت قانون که یکی از آن‌ها نوعاً لیبرالی و دیگری دموکراتیک است، لیبرال دموکراسی ایجاد می‌شود.

«**متفکرانی مانند شانتال موف بحث دموکراسی شورایی را که هابرماس هم طرفدار آن است زیر سؤال برده‌اند و بحث کرده‌اند که وجوه افتراقی، آگونیستی و رقابتی سیاست را افرادی مانند هابرماس اگر نگویم نادیده گرفته‌اند، خیلی کم‌رنگ جلوه می‌دهند و به تحقق توافق بین‌گذاختنی در حوزه عمومی خیلی خوشبین هستند و تصور می‌کنند، می‌شود براساس گفتارهای عقلانی و استفاده از عقلانیت ارتباطی به نوعی اجماع -ولو موقت- رسید. در این کتاب هابرماس اشاره می‌کند که شاید منتقدان منظورش را از بحث اجماع اشتباه متوجه شده‌اند و منظورش این نیست که همه‌چیز در فضای گفت‌وگو و خیلی مسالمت‌آمیز اتفاق می‌افتد. نظر شما چیست؟ آیا به‌نظر تان پاسخ‌های هابرماس به نقدهای موف در این کتاب رضی‌کننده است؟**

پایه تئوریک دموکراسی اقتراقی موف، بر این مبناست که سیاست نوعاً با تخاصم سروکار دارد. این ادامه نظریه کارل اشمیت است که می‌گوید، سیاست ذاتاً بر مبنای تمایز دوست- دشمن است، بنابراین با اجماع و توافق میانه‌ای ندارد. به‌نظر من در نقدی که موف به نظریه هابرماس دارد، ترکیبی انجام داده است یعنی نظریه هابرماس را کلاً رد نکرده و نظریه کارل اشمیت را کلاً قبول نکرده است. قصد داشته ترتیبی بین این‌ها ایجاد کند، بنابراین این بحث هابرماس که دموکراسی باید مبتنی بر اجماع یا وفاق باشد کم‌وبیش بد قیমেده شده است. معنایش این نیست که هابرماس می‌گوید حتماً دموکراسی بر مبنای اجماع یا وفاق خواهد بود. می‌گوید، برای سازمان‌دهی سیاست باید به سمت وفاق در رقابت‌های سیاسی در عرصه عمومی جهت‌گیری کرد. البته وفاق همیشه حاصل نمی‌شود و درنهایت در دموکراسی‌های تئولیبیرال حتی دموکراسی‌های لیبرال دموکراتیک در عصر طلایی دولت‌رفاهی باز هم اختلاف‌نظرها وجود داشته و دارد. درنهایت اگر وفاق حاصل نشد، آخرین چاره رأی اکثریت است. منتها چون اکثریت به‌محض این که حاکمیت را به دست می‌گیرد این امکان را برای اقلیت قائل است و اقلیت این امکان را دارد که بار دیگر در انتخابات دیگر استدلال و نظر خودش را بیان کند و برای پیشبرد نظرش تلاش کند، بنابراین اصل وفاق همچنان وجود دارد. در چنین صورتبندی ای اقلیت می‌پذیرد که باتوجه به نبود امکان وفاق همگانی، اکثریت حکومت کند، ولی در عین حال این حق را برای خودش قائل است و می‌تواند این تلاش

بحث هابرماس در این کتاب است. درواقع از یک نوع لیبرال دموکراسی صحبت می‌کند که در آن قرار نیست افراد منافع شخصی خودشان را فدای ساختار کنند، اما بدون ایجاد یک فهم اجماع گونه هم شکل‌گیری جامعه سیاسی را تقریباً منتفی می‌داند. مثال واضحی که در این زمینه می‌آورد لیبرتارین‌هاست و می‌گوید، با الگویی که فرد در محوریت کامل قرار می‌گیرد، انگار نظم سیاسی بی‌معنای شود.

یکی از آسیب‌ها در دموکراسی‌های امروزی این است که منافع خصوصی خودش را به‌جای منافع عمومی جا زده است؛ یعنی منافع خصوصی ای که در جامعه امروزی عبارت است از منافع طبقات مسلط (طبقات بورژوازی که مثل بورژوازی قرون ۱۷ و ۱۸ نیستند) توانسته‌اند منافع خصوصی را به‌جای منافع عمومی -هم در عرصه سیاست و هم در عرصه ایدئولوژی- پیش ببرند. بنابراین این تضاد از نوع تضاد ساختاری جامعه سرمایه‌داری است. هابرماس همین‌جا در کتاب اشاره می‌کند که جامعه سرمایه‌داری، جامعه‌ای به‌ذات بحران‌زاست. در ضمن هابرماس دوره ای از لیبرال دموکراسی تحت عنوان دوره طلایی دولت رفاهی یا دوره بعد از جنگ تا پیش از پیدایش تئولیبیرالیسم را دوره مثبتی تلقی می‌کند. این دوره ای است که نوعی وفاق وجود دارد به این معنا که گروه‌ها، منافع و طبقات مختلف در مشارکت سیاسی خود، رسیدن به نوعی وفاق را در جهت‌گیری‌هایشان لحاظ می‌کنند. البته نباید اشتباه کرد که فکر کنیم هابرماس می‌گوید دموکراسی لزوماً از نوع دموکراسی وفاقی هست و اصولاً امکان‌پذیر است که در شرایط ایده‌آل یا به‌عنوان یک ایده‌آل، ما یک دموکراسی وفاقی داشته باشیم، نه، او می‌گوید در دوره طلایی دولت رفاهی، جامعه به‌نوعی وفاق نزدیک شده بود. یکی از ارکان این وفاق این بود که در دولت رفاهی از طریق سیاست‌ها و اقتصاد حمایتی (به‌معنای حمایت از اقشار ضعیف‌تر، بیمه‌های اجتماعی و کمک‌به اقشار پایین‌تر) و... برای کلیات جامعه تصمیم‌گیری شده بود و همه اقشار در نظر گرفته شده بودند. این‌ها را هابرماس نوعی وفاق به حساب می‌آورد. به همین دلیل می‌گوید وقتی این وفاق از دست رفت، یعنی تئولیبیرالیسم آمد و مسلط شد و ما به جامعه امروزی رسیدیم، آن بخش از حیات جامعه و آن بخش از وفاق کم‌وبیش عمومی از دست رفت و پیدایش گروه‌های تندرو امروزی، راست‌افراطی یا به‌طور دقیق‌تر؛ پوپولیسم راست دنباله از دست رفتن وفاقی هست که در عصر طلایی دولت رفاهی وجود داشته است. پیدایش جامعه دوقطبی آمریکا، امکان روی کار آمدن ترامپ و معطوف‌شدن آرای توده‌های فقیر به شخص ترامپ ناشی از نارضایتی ای هست که در جامعه منتشر شده و ریشه دوانده است. علت این نارضایتی شاید برای توده‌هایی که به ترامپ رأی می‌دهند مشهود نباشد و متوجه آن نباشند، اما در اصل ناشی از، از دست رفتن شرایط دولت رفاهی است.

«**نکته‌ای که شاید بعضی از مفسران و هابرماس روی آن بحث می‌کنند و این‌جا تأثیر کلاوس اوفه روی هابرماس هم تا حدی قابل تشخیص است، بحثی است که هابرماس آن را در کتاب «بحران مشروعیت» هم پی می‌گیرد و آن‌جا از چیزی صحبت می‌کند که مدنظر شماست یعنی تمایل حکومت‌های دولت رفاهی به افزایش دموکراسی، مشارکت، حاکمیت مردم و کمک به اقشار ضعیف‌تر برای افزایش توان آن‌ها در مشارکت‌های سیاسی از یک‌سو و از سوی دیگر بحث انباشت سرمایه، مسئله افزایش مالیات و مسائلی از این قبیل. تضادی در بین این‌ها وجود دارد که طبق فرمایش شما انگار آن‌جا هابرماس را به این نتیجه رسانده بود که بحران مشروعیت در سرمایه‌داری‌های دموکراتیک حل‌ناشدنی است. آیا این درست است؟**

بله. این تضادی بین عمومی‌بودن عرصه سیاست و خصوصی‌بودن منافع است که بر سیاست حاکم شده‌اند. این تناقض اصلی جامعه سرمایه‌داری است که بحران‌ها هم از همین‌جا ناشی می‌شود. از جمله این بحران‌ها پیدایش تئولیبیرالیسم، فاصله گرفتن از دولت رفاهی، در نتیجه ضعف وفاق عمومی و نارضای شدن عامه رأی‌دهندگان نسبت به نهاد انتخابات امروزی است.

«**جایی اشاره می‌کند که با افزایش نابرابری‌های اجتماعی، توده‌های سرگردان و روی گردان از احزاب سیاسی، دستمایه مناسبی برای جذب در جنبش‌های پوپولیستی خواهند شد.**

بله. از جمله؛ باورهایی که در مخالفت با مهاجرت و... وجود دارد. این‌ها هم از نوع پوپولیسم است چون بخش عمده‌ای از جامعه غرب (دست‌کم بخش‌های خدماتی‌اش) را کارگرهای مهاجر تشکیل می‌دهند و نمی‌شود این بخش را از بافت اصلی جامعه سرمایه‌داری امروزی جدا کرد.

«**در بحث شهروندی فعال، هابرماس شرایط و پیش‌فرض‌هایی را قائل می‌شود که نخستین آن‌ها این است که می‌گوید: «شهروندی فعال نخست نیازمند یک فرهنگ سیاسی کم‌وبیش لیبرال شامل بافت نظریفی از ایستارها و مفروضات فرهنگی بدیهی پنداشته شده است».** بحثی که این‌جا برای من پیش آمد این است که مثلاً در مورد شهروندی و مشارکت سیاسی شهروندان در جوامع مختلف نظر پیردازی می‌شود، ولی این‌جا هابرماس به این اشاره می‌کند که بدون پذیرش کم‌وبیش یک فرهنگ سیاسی لیبرال اصلاً شهروندی فعال ممکن نمی‌شود. باتوجه به این بحث به نظر شما این بحث هابرماس آیا می‌تواند به‌نوعی نقدی بر این الگوهای بومی دموکراسی تلقی شود؟

اینتور که من برداشت کرده‌ام، بحث هابرماس در این قسمت تفصیلی نیست و اشاره‌وار است، مثل همه کارهای هابرماس به‌ویژه این نوع کارهایش که بحث‌هایش بسیار فشرده است.

«**در جوامع توسعه‌نیافته‌ای مانند ایران هم صحبت از مشارکت سیاسی و دموکراسی می‌شود. تکلیف‌مان با این**

مشارکت سیاسی و دموکراسی می‌شود. تکلیف‌مان با این

بازتاب یک رویداد

جنال دنباله‌دار

اداره کل فرهنگ‌وارشاد اسلامی بوشهر منتقدان فستیوال کوچه را به وفاق و حفظ آرامش دعوت کرد



نرگس کیانی

خبرنگار گروه فرهنگ

نام چهارمین فستیوال موسیقی کوچه پس از گذر از برزنگاه لغو، صدور مجوز، برگزاری و سرانجام تعطیلی در میانه کار در پی همدلی با به‌سویگ‌نشستن بندرعباس، همچنان در صدر اخبار فرهنگی‌وهنری است. چهارمین دور این فستیوال قرار بود از پنجم تا دهم اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۴ در سه نقطه از شهر بوشهر؛ سالن لیان، مدرسه تاریخی سعادت و کشتی تفریحی گردنفری برگزار شود. برگزارکنندگان این رویداد اما روز یکشنبه هفتم اردیبهشت‌ماه همراه با سوز شروه، چاووش خوانی و نواختن سنج و دمام به‌یاد جان‌باختگان انفجار بندر شهید رجایی به کار خود پایان دادند. به‌رغم پایان خود‌خواسته اما ناپهنگام فستیوال کوچه، جنجالی که پیش از آغاز آن درگرفته بود، همچنان ادامه دارد. تا جایی که ویدئوی حضور منتقدان آن در دفتر سرپرست اداره کل فرهنگ‌وارشاد اسلامی بوشهر به یکی از ویدئوهای پربازدید این روزها تبدیل شده است.

پیش از آغاز دور چهارم فستیوال کوچه، آتش افروخته‌شده میان موافقان و مخالفان برگزاری آن، چنان شعله کشید که اهالی دولت از وزیر فرهنگ‌وارشاد اسلامی و معاون هنری او تا سخنگوی دولت و دستیار اجتماعی رئیس‌جمهور، ناگزیر از نشان دادن واکنش شدند. مجوز برگزاری این رویداد درنهایت بر مبنای تأیید اداره نظارت بر اماکن عمومی فرماندهی انتظامی استان بوشهر که تصویر آن نیز در فضای مجازی منتشر شده است، به امضای محمدحسین زندویان، سرپرست اداره کل فرهنگ‌وارشاد اسلامی بوشهر رسید و همین امضاء بود که همچنان کسانی را که از آن‌ها با عنوان دلوپسان یاد می‌شود، پشت در اتاق وانگه‌داشته است. انتشار ویدئویی از حضور این افراد در دفتر کار زندویان و بازخواست او برای امضای مجوز برگزاری چهارمین فستیوال کوچه، منجر به صدور بیانیه‌ای از سوی این اداره کل شد که در بخشی از آن چنین آمده است:

«در ارتباط با آن‌چه در هفته گذشته بر شهر و دیارمان گذشته، درک دقیق موضوع امری ضروری است. از یک‌سو جمعی فرهیخته از همشهریان که بر خوردار از معرفیت و اعتبار در سطح ملی نیز هستند در قالب‌مجمعی صنفی برنامه‌هایی فرهنگی-هنری را در سه مکان مشخص تدارک دیده و با اخذ مجوز قانونی به اجرا گذاشتند که بر خوردار از ترازای قابل قبول و معرف غنای فرهنگی این سامان بود... از سوی دیگر شاهد جمععاتی غیرقانونی در برخی محلات قدیمی شهر بودیم که فاصله محتوایی و حتی جغرافیایی جدی با برنامه‌های دارای مجوز داشت. تفکیک این دو رویداد از یکدیگر در فهم دقیق مسئله و نحوه مواجهه با آن، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. بی‌تردید هنجارشکنی‌های محدود توسط عده‌ای معبود که هیچ ربطی با برنامه‌های دارای مجوز قانونی نداشته، مورد تأیید خادمان فرهنگ‌و هنر در استان نبوده و نیست و اداره کل فرهنگ‌وارشاد اسلامی استان آن را محکوم کرده و نسبت به رفتارهای سیخف عوامل دخیل در این هنجارشکنی‌ها، ابراز انزجار می‌کند و پیش از صدور مجوز، دست یاری به سوی همه مقامات و مسئولان استان برای پیشگیری از سوءاستفاده احتمالی افرادی فرصت‌طلب دراز کرده و در ادامه نیز بسز اقدامات بازدارنده تأکید داشته است. اما برنامه‌های اجرا شده در سه مکان؛ سالن لیان، مدرسه تاریخی سعادت و کشتی گردنفری که متأسفانه با حادثه بندرعباس به تعطیلی زودهنگام و دواطلبانه‌متولیان صنفی انجامید، چهره‌ای شایسته از فرهنگ کهن دیارمان را پیش روی ناظران در سطح ملی و حتی بین‌المللی نهاد و بستر ی را برای تبادل و غنابخشی به سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی-هنری فراهم ساخت....»

با نگاهی به تمام آن‌چه در چهارمین فستیوال کوچه و برگزارکنندگان آن گذشت، چنان‌چه در پایان این بیانیه یادآوری شده است، باید تأکید کرد شرایط کنونی جامعه بیش از هر زمان دیگری نیازمند همدلی، وفاق و آرامش است و باید به دور از تشویش در فضاهای اجتماعی و رسانه‌ای، فرصت مذاقه و رسیدگی هوشمندانه به موضوع، در اختیار مسئولان ذی‌ربط قرار گیرد.

